اعوذباللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 عرض شد كه بعضی‌ها در بسائط در مساله جنس و فصل چون نتوانسته‌اند یك حقیقت مشتركی كه به عنوان ذاتی برای ذاتیات بسائط هست ترسیم كنند، قائل به لوازم آن بسائط شده اند از باب جنس و فصل و آن ها را به عنوان جنس امر مبهم كه این ها یك امر مبهم هستند ترسیم كردند.

 اشكالی كه مرحوم آخوند و سایر افراد به این مطلب می‌كنند برگتشش به این است كه لحاظ امر مبهم در ماهیت یك شیء این چیزی را مشخص و متعین نخواهد كرد و چه طور ممكن است كه یك امر كه قابل اشتراك برای سایر انواع بسیطه و غیربسیطه هست بتواند معین و مشخص یك حقیقت نوعیه باشد این مساله و اصل اشكالی است كه به این ها برمی‌گردد و البته بعد مرحوم آخوند با تقریری كه راجع به این مساله می‌كنند خودشان پاسخی را می‌دهند.

 پس به طور كلی صحبت در این است كه آیا انسان می‌تواند با لازمه یك شیء ماهیت یك شیء را تغییر دهد و بتواند تعیین كند؟ و با آثار آن شیء بتواند آن ماهیت مشترك (هم از جهت اشتراكش و هم از نظر امتیازش) را مشخص كند و برای او ماهیتی تصور بكند؟

 این یك مساله‌ای است كه خب محل بحث و تأمل است كل مدار صحبت و اشكال مرحوم آخوند به این قضیه برمی‌گردد حالا نسبت به آن صحبت شد و خیال می‌كنم خود مرحوم آخوند مطلبی نداشته باشند.

 قد ذهب بعض الناس إلی نفی الأجزاء العقلیة فی البسائط كه گفتند جزء عقلی به عنوان ذاتیات در بسائط راه ندارد زیرا امر بسیط نمی‌تواند دارای جنس و فصل باشد در جنس و فصل تركب لازم است و فرض این است كه در حقایق بسیطیه مثل اعراض، تصور یك چنین مساله‌ای طبعاً مستحیل است وأرجعها إلی اللوازم به لوازم برگرداندند این اجزاء عقلیه را گفتند لازمه‌اش می‌تواند مشخص و معین این بسائط باشد مثل فرض كنید كم و كیف و امثال این ها بأن یکون اللازم المشترک هو الجنس و اللازم المختص هو الفصل آن چه كه بین این امر بسیط با بسیط دیگر می‌تواند به اصطلاح ما به الاشتراك قرار بگیرد او را جنس قرار داده اند فرض كنید در همین عروض، این عرض بر یك موضوع، یك امر مشتركی است كه بین همه این ها هست حالا این اثر اوست نه این كه خود آن جنبه عروضی یك جنبه‌ای است كه خارج از ماهیت شیء است.

 من یادم هست یك وقت در یك جائی بودیم (الان این مساله یادم آمد در بحث استعارات ظاهرا در بحث استعارات و كنایات) در یك مجلسی بودیم خود من در آن زمان مطول می‌خواندم، آن هایی كه آن جا بودند همه از فضلا بودند صحبت این شد كه فرق بین استعاره و بین كنایه چیست؟ در استعاره فرق هایی كه ذكر می‌كنند در اصل حقیقت استعاره همان استعمال لفظ در غیر از موضوع‌له آن است در غیر وضع‌له است ولی در مورد كنایه این طور نیست استعمال لفظ در خود موضوع‌له است منتهی لازم او مورد توجه است یعنی به عبارت دیگر از استعمال لفظ در موضوع‌له، خود مخاطب به آن لازم پی ببرد و به آن لازم برسد نفس خود موضوع‌له فی‌حدنفسه مورد لحاظ و مقصود بالذات نیست اما در مورد استعاره نه می‌گویند از اول خود متكلم رأیت اسداً فی الحمام از اول لفظ را در غیر موضوع‌له خودش به كار برده است كه آن همان رجل شجاع است كأنّ به جای این كه بگوید رأیت رجلًا شجاعاً فی الحمام گفته رأیت اسداً فی الحمام و خب لابد رفقا اختلاف تفتازانی و بقیه را در این مساله به یاد دارند كه نظر تفتازانی و استعاره به چه كیفیتی است و سایر افراد چه نظری نسبت به این قضیه دارند، صحبت در این بود كه فرق بین استعاره و كنایه چیست؟ من تعجب كردم با این كه یكی از افرادی كه در آن جا بود خیلی معروف بود در درس مطول (بیست دوره درس مطول داده بود در حوزه و این ها) ایشان می‌گفت فرق بین استعاره و مجاز در این است كه متكلم باید برای القاء معنای صحیح در استعاره نصب قرینه كند ولی در مورد كنایه نیازی به قرینه نیست خود شخص باید از آن معنای موضوع‌له منتقل بشود به آن معنا و مفهوم مورد توجه آن شخص، مثلا فرض كنید یك شخصی آمده در قم نظر مولا بر این است كه مورد اكرام قرار داشته من می‌گوییم آقای فلان قم آمدند دیدید ایشان را كه قم آمدند خب این معنایش این است كه اكرامش كن لازمه این مساله ایشان آمدند اكرام كردن است اما در مورد استعاره نه، در استعاره خود معنای موضوع‌له جای خود را به غیر از ماوضع‌له می‌دهد منتهی برای انتقال نیازی به قرینه داریم كه آن قرینه این فی‌الحمام می‌شود، ایشان می‌گفت كه فرق بین استعاره این است كه در آن جا ما نیاز به نصب قرینه داریم در آن جا نیاز به نصب قرینه نداریم خود آن كنایه فی‌حدنفسه كفایت می‌كند برای این كه این شخص او را در این جا اكرام بكند خب حالا نسبت به این قضیه.

 یا مثلا فرض كنید در مورد كنایاتی كه می‌گویند، می‌گویند فلانی رجل كثیر الرماد یعنی خاكستر خانه‌اش زیاد است البته این مربوط به زمان سابق بود حالا باید بگویند اجاقش همیشه روشن است یا درب منزلش همیشه باز است كه از این باز بودن در منزل مقصود ورود ضیوف و یا طبخ غذا و امثال ذلك است در هر زمانی یك اقتضایی دارد، خب در آن جا ما این اعتراض را كردیم كه: این قرینه‌ای كه شما الان می‌گویید فرق بین استعاره و كنایه است این در مقام اثبات است شما از فرق بین خود استعاره و كنایه سوال می‌كنید در خود استعاره و كنایه چه فرقی است؟ و ماهیت استعاره و ماهیت كنایه در این جا با هم چه فرق دارد؟ صحبت از این نمی‌كنیم كه چگونه استعاره استعمال بشود و چگونه كنایه استعمال بشود یك وقتی می‌گوییم خود استعاره و كنایه با هم چه فرقی دارند آن یك بحثی است، یك بحث این است كه حالا متكلم وقتی كه می‌خواهد استعاره را به كار ببرد بعد از به كاربردن استعاره چگونه باید رفع شبهه بكند از مخاطب و برای عدم القاء مخاطب در شبهه چه چاره‌ای باید بیندیشد؟ این یك مطلب دیگر است ارتباطی به مفهوم استعاره و كنایه ندارد مثل این كه می‌گوییم كه فرق بین آقای فلان با آقای فلان حالا یكی فرض كنید عالم است و یكی كاسب است فرق بین این دو چیست؟ این دو با هم چه فرقی دارند؟ می‌گوییم فرقشان این است كه آن آقای فلان فرض كنید در منزلش علما می‌آیند و همه اهل علم می‌آیند اما آن آقای فلان در منزلش كه می‌روند كسبه می‌آیند این كه فرق نشد این آثار و بروزات خارجی است به خود آن دو شخص كه كاری ندارد به آن دوتا فرد از نظر ماهیت و ذات كه كار ندارد این ظاهر و آثار بروزات خارجی است ارتباطی ندارد و او مصرّ بود بر این كه نه اصلا فرق اساسی این است.

 ببینید اصلا مساله چگونه است كه آدم یك اثبات با ثبوت را متوجه نمی‌شود كه مقام اثبات هیچ‌وقت به خود ذات و ماهیت شیء برنمی‌گردد آن ثبوت است كه ذات و ماهیت آن را تعیین می‌كند وانسان تا به آن ثبوت نرسد این اثبات‌ها نمی‌تواند برای او راه‌گشا باشد، مگر این كه چیز بشود حقیقت استعاره استعمال لفظ در غیرموضوع‌له است ولكن در حقیقت كنایه نه، استعمال لفظ در خود موضوع‌له است این فرق است منتهی برای استعمال لفظ در غیرموضوع‌له باید متكلم یك قرینه‌ای را بیاورد اگر قرینه نیاورد اصلا مطلب مشتبه می‌شود شخص بگوید رأیت اسدا من یك اسدی را دیدم در حالی كه منظورش رجل شجاع است. این كه می‌گوید منظور این رجل شجاع است تو چرا می‌گویی رأیت اسداً؟ البته این مساله منافاتی ندارد با آن مساله سكاكی كه در مورد استعاره ما آن را قبول داریم كه در استعاره استعمال لفظ در موضوع‌له از اول به عنوان استعمال تغییر لغوی نیست، در تغییر لغوی تغییر عقلی است نه این كه تغییر لغوی است در تغییر لغوی و استعمال لفظ در غیرموضوع له این است كه به طور كلی اصلا لغت معنای خودش را عوض كند یعنی اسد چه طور به معنای شیر است حالا فرض كنید شیر را بردارید به جایش درخت بگذارید این اصلا به طور كلی معنای لغوی تغییر می‌كند، به جای اسد بگذارید مثلا رأیت شجراً یا راًیت ثلعباً یا رأیت ذئباً كه ثعلب كه اصلا به طور كلی آن معنا و مفهوم تغییر پیدا می‌كند در مورد استعاره باز متكلم لفظ را در خود موضوع‌له استعمال كرده یعنی وقتی كه می‌گوید رأیت اسدا مخاطب قبل از این كه فی‌الحمام را بگوید شما همان اسد را می‌فهمید رأیت اسدا یك مقدار كه این شیر بودن جا افتاد شخص می‌گوید كه شیر را دیده چندثانیه بعد می‌گوید فی‌الحمام این فی‌الحمامی كه می‌گوید آن تغییر عقلی را در این جا دارد اعمال می‌كند نه استعمال لفظ را در غیرموضوع‌له، لفظ در موضوع‌له خودش استعمال شده است منتهی این موضوع‌له را در مجاز عقلی یك معنای سعی و شمول داده كه رجل شجاع را هم در بر بگیرد و این معنا معنای مبالغه‌ای است اگر معنای مبالغه این نباشد شما همان اسد را بردارید به جایش رجل شجاع بگذاری دیگر هنر نكردی رأیت رجلًا شجاعاً فی‌الحمام، این كه چیزی نیست این كه شما در اینجا اسد را استعمال می‌كنید به خاطر این نكته است كه می‌خواهید بگویید من واقعا اسد دیدم منتهی اسدی كه یال و كوپال ندارد، آن اسدی است كه روی دوپا راه می‌رود و در حمام هم هست اسد كه در حمام نمی‌آید جایش در باغات و جاهای دیگر است اما در كنایه از اول همان معنا را شما در نظر می‌آورید منتهی قرینه هم نمی‌آورید نه در این جا مجازی قائل شدید نه تغییر و تصرفی شده نه آن معنای مصداقی را عام كردید. دو فرد حقیقی و غیرحقیقی (همان طوركه در استعارات هست) برای آن درنظر گرفتید صاف گفتید فلانی اجاق خانه‌اش همیشه روشن است خوب راست گفتید ولی آن شخص می‌فهمد مراد شما از این اجاق خانه روشن است نفس همین وجود خارجی نیست یعنی در كنایه صرف‌الوجود این مصداق موردنظر نیست نه این كه این صرف‌الوجود را شما قصد نكردید قصد همین صرف‌الوجود است ولكن مراد و هدف، و منظور از این امر دیگر است.

 بین استعمال لفظ در خود یك مصداق و مفهوم و بین منظور و مقصود را باید فرق بگذاریم كه انسان یك معنایی را از اول قصد نمی‌كند معنای دیگری را مراد اوست و حتی در مورد ظهورات مراد جدی مولا در بحث كیفیت استخراج و انتزاع مراد اراده از متكلم در آن جا هم این مساله می‌آید كه دو مراد در این جا از استعمال لفظ در متكلم قصد می‌شود یك مراد خود آن موضوع‌له لفظ است یك مراد غرض و منظور و غایت این استعمال است كه غرض و هدف از این استعمال در این جا چیست؟ و در بسیاری از این نكات ادبی است كه انسان از احادیث و متون كلام ائمه علیهم السلام متون اصلی ما قرآن به آن مراد و غرض و هدف و غایت از این مساله باید برسد. این جاست كه یك مرتبه شما می‌بینید فتوا از این رو به آن رو شد كه شما در مواجه با الفاظ احساس می‌كنید كه مقصود و منظور امام علیه السلام فقط صرف القاء این مفهوم نیست بلكه این به معنای القاء یك معنای دیگر یك معنای كلی و سِعِی است كه در قالب روایات مختلف و بیان و تعبیرات مختلف، امام علیه‌السلام آن معنای سعی یا آن معنای خاص را مدنظر دارد و آن را می‌خواهد نسبت به این بیان كند. لذا در خیلی در نكاتی كه در كلمات ائمه علیهم السلام هست خیلی باید دقت بشود.

 یك وقتی من پیش مرحوم آقا بودم چند نفر دیگر هم بودند از قوم و خویشان ونزدیكان، یك مطلبی مطرح شد من دیدم ایشان دارند جواب می‌دهند ولی آنی كه من سراغ دارم از ایشان، این صحبت‌ها نیست، مانده بودم كه آیا نمی‌خواهند مطرح بكنند یا می‌خواهند چه بكنند هی گوش دادیم و صحبت شد، بعد در آخر كه قضیه تمام شد فقط یك كلمه ایشان گفتند یادم نیست قضیه مربوط به چی بود یك كلمه ایشان گفتند، همان یك كلمه مشكل ما را حل كرد و آن یك كلمه از بقیه غفلت شد یعنی همان یك كلمه غفلت با آن یك كلمه تمام این یك نیم‌ساعت تصحیح شد یعنی آن خیلی عجیب است كه چه طور انسان در خود كلام و آن تعابیر باید دقت كند.

 این مساله در احادیث خیلی موردنظر است كه چه طور امام علیه‌السلام آن مطلب را بیان می‌كنند، مساله را روشن می‌كنند اتفاقا ما یكی از موارد را دیدیم در مساله نصب و مساله خلاف بودن اگر یادتان باشد در بحث اعاده حج وقتی كه از حضرت سوال می‌كند كه من كسی را می‌شناسم كه اهل خلاف است و حج انجام داده آیا باید دوباره انجام دهد؟ حضرت فرمودند خدا از او قبول می‌كند ولی به نظر من برود بهتر است. اما در مساله فرض كنید كه نصب حضرت فرمودند كه دوباره برود، خب آن وقت در این جا افراد طبق معمول گفتند كه در آن جا كه گفتند باید برود این مساله را می‌رساند در این جا كه گفتند نباید برود حمل بر كراهت می‌كنند، بهتر است، نرفت هم نرفت خلاف و نصب تفاوت نمی‌كند.

 اما اگر نظر رفقا باشد این كه حضرت در آن جا دارند كه به اعتقاد من، إنی احب ان یعید مثلا دارد این نشان می‌دهد كه میزان خلاف و میزان نصبش میزانی نبوده كه اصلا این نفس عمل را از دیدگاه شرع و شارع باطل كند خب مخالف بوده مثل افرادی كه نمی‌فهمند جاهل و مستضعف هستند یا در یك فضایی هستند و در یك چنین وضعیتی حج هم انجام می‌دهند حضرت می‌فرماید:" برود بهتر است" این طور بیشتر به نظر می‌آید كه اگر می‌خواهد به او بچسبد برود دوباره حج انجام بدهد، ولی یك وقتی یكی معاند است یك آدم معاند و آدمی است كه این نفس عملی را كه دارد انجام می‌دهد با عناد نفسانی می رود طواف می‌كند، آن چه حجی است؟ چه فایده‌ای دارد؟ وقتی دارد این عمل را انجام می‌دهد لبیك كه می‌گوید با عناد به ولایت دارد این لبیك را انجام می‌دهد، این لبیك در سرت بخورد، آن لبیكی كه بدون قبول ولایت باشد لالبیك و لا سعدیك است كه به دنبالش خواهد آمد آن چه فایده‌ای دارد؟ آن فایده‌ای ندارد.

 آن كسی كه احرامی كه می‌بندد از روی عناد است، عرفاتی كه می‌رود با عناد دارد می‌رود، یعنی نفس عناد را همراه خود می‌برد! متوجه‌اید چی می‌خواهم بگویم؟ یك كسی فرض كنید شیشه شرابی در دست گرفته یك لباس ملوّث را به نجاستی، شرابی، لباس نجسی را پوشیده و با این لباس نجس دارد این طرف و آن طرف می‌رود هرجا می‌رود این لباس به تن اوست در این اتاق كه می‌آید این لباس به تن اوست بیرون كه می‌رود این لباس به تن اوست این لباس از تنش درنمی‌آید یك لحظه درآورد لباس عوض كند دوباره این را بپوشد در حال لبیك گفتن لباس نجس تنش كرده در حال طواف لباس نجس تنش كرده آن كسی كه معاند است لباس نجس به تن كرده.

 فرض كنید همین عمر این عمر می‌خواهد برود لبیك انجام بدهد این قضیه چه می‌شود؟ این چه خدایی است؟ این خدایی را كه الآن به او دارد لبیك می‌گوید، می‌گوید خدایا من لبیك به خدائی می‌گویم كه خدای بدون علی باشد! به آن خدا دارم لبیك می‌گویم نه خدای با علی، طواف انجام می‌دهم به دور كعبه‌ای كه بدون علی باشد، خب بدون علی كه فایده‌ای ندارد! می‌دانید مثل چیست؟ مثل فرض كنید یك آدمی است كه روده ندارد از این طرف غذا می‌خورد از آن طرف درمی‌آید خب چه چیز جذب می‌شود؟ حالا شما هی بده بخورد روزی چند لیتر آب بخورد این تا می‌خورد از آن طرف خارج می‌شود چون هیچ چیز ندارد، فرض كنید اثنی‌عشر ندارد چون در اثنی‌عشر جذب می‌شود به دوازدهه اثنی‌عشر می‌گویند سی‌درصد آن جاست هفتاد درصد هم در روده‌هاست خیلی خب حالا از اول معده باز هم یك مقداری در معده جذب می‌شود اصلا قضیه جذب ندارد حالا روده هم ندارد روده‌اش هم جذب ندارد بعضی اوقات اتفاق می‌افتد كه اصلا جذب روده به طور كلی مختل و فلج می‌شود، این غذا را هرچه می‌خورد حتی اگر شما یك گوسفند به او بدهید بخورد، انگار به اندازه ده گرم غذا نخورده یك گوسفند خورده فرض كنید كه بیست كیلو نان خورده انگار نه انگار اصلا هیچ فایده‌ای ندارد.

 او هم هركاری كه انجام می‌دهد طواف می‌كند انگار نكرده خب در این جا واقعا اگر این شخص بینه و بین‌اللَه با یك چنین حالی، نیاز به امام صادق علیه‌السلام هم نداریم، این شخص مستبصر بشود، مستبصر یعنی متنبه بشود نه این كه نفهمد، مستبصر به كسی می‌گویند كه تفكرش عوض بشود و متوجه جهالتش بشود، این شخص كه می‌داند دیگر برای او استبصار معنا ندارد، فقط در این جا استبصار حالی شاید منظور است تنبه حالی، نه تنبه علمی و معرفتی او كه از اول خبر دارد.

 مستبصر به شخصی می‌گویند كه اصلا افكار و عقایدش چیز دیگر بوده بعد برمی‌گردد و می‌گوید این عقاید همه جهل بوده خب این از اول می‌داند عمر از اول می‌داند كه حق با چه كسی است همه این ها را خبر دارد حالا این شخص ـ اصلا ما نیاز به امام صادق علیه السلام نداریم ـ یك دفعه توفیق الهی شامل حالش می‌شود و نه این كه فكرش بلكه حالش برمی‌گردد خب این چه كار باید بكند؟ باید برود دوباره انجام بدهد چون ما وقع لم یقصد و ما قصد لم یقع شوخی ندارد. همین را امام صادق علیه السلام می‌فرماید یقضی‌، چون باطل بوده حج از روی عناد باطل است.

 اما در مورد خلاف كه می‌آیند صحبت می‌كند شخص مخالف است معنایش این است گرچه مخالف است ولایت را قبول ندارد ولی از نظر نفسانی در یك مرتبه از عناد نیست در عناد قرار ندارد، می‌گوید ما كه نفهمیدیم این ها چه كسی هستند؟ علی و حسن و ائمه علیهم السلام چه كسی هستند، ما همین طوری فعلا می‌رویم كی به كی است نفهمیدیم كی به كی است.

 آدم الان خیلی از افراد و اشخاص را می‌بیند كه مثلا با این مسائل خیلی اهمال برخورد می‌كنند ما نمی‌توانیم بگوئیم این ها معاند هستند بلكه معاند به فردی گفته می‌شود كه شخص عزم دارد، در نفس در مقام عزم است و در مقام قصد و جزم است آن فرد را معاند و مخالف و نفی گفته می‌شود خب وقتی این طور باشد آن كه دارد می‌گویید لبیك اللَهم لبیك خدا را نمی‌گوید، خدایا، خدای بدون علی را من دارم لبیك می‌گویم او در این قضیه اصلا ذهنش در این مسائل خیلی نیست و اكثر مردم این طوری هستند یعنی اكثر مردم این ها توجه خاصی نسبت به مسائل و اینها ندارند.

 خدا خودش دست آدم را بگیرد خیلی مساله مهم است خدا دست آدم را بگیرد ما خیال می‌كنیم فقط نصب و اینها مربوط به ناصبی و فلان است نه آقا درون خود ما هم نصب هست من شنیدم اخیرا یك نفر آمده و مطالبی كه مرحوم آقا در روح مجرد نوشته‌اند، ـ شما هم اسمش را می‌دانید این جا زدند ـ این را نوشته برای افراد كه اگر كسی معتقد به یك چنین چیزی راجع به سیدالشهداء علیه السلام باشد چگونه است؟ آقایان هم فرمودند:" كافر است" آن وقت آمده نوشته كه ببینید این مطالب را، این نظر علماء و فلان و نظر نظر كفر است ... راجع به همان مسائلی كه در روح مجرد مربوط به عاشوراست، توی معاندی كه صفحه بعد را نمی‌آوری كه ایشان صفحه بعد را نوشتند و خودت می‌دانی كه منظور این آقا چی است و خود همین آقا (مرحوم علامه طهرانی) جلساتش نسبت به همه آقایان در مشهد بین‌الطلوعین بوده و همه آقایان مخالف معتقد بر قصد قربت بودن بیشتر از همه را در ایشان داشتند و گریه‌های ایشان را و سینه‌زدن‌های ایشان را همه با چشمت دیدی، ما كه دیگر شوخی نداریم، تو كه داری این كار را انجام می‌دهی مریضی!! حالا عمامه سرت گذاشتی هیچ تفاوتی ندارد خب خائن!! تو صفحه بعد را چرا نمی‌آوری ضمیمه كنی؟! و تو چرا سوال نمی‌كنی كه منظور چی است؟ یا دستتان در یك كاسه است، یا این كه از روی جهل است و شما نگاه كنید این ها همه زعامت این امت و ملت را به دست گرفته اند و یا علی مدد.

 آمدند پیش من یكی از آقایان، افرادی بودند آمده بودند پیش من استفتاء كنند (یك شخصی در فلان جا حرفی زده در همین هند بوده كاسبی بوده چندسال پیش، این یك كاری كرده و یك مقاله‌ای داده) و رفتند بودند پیش سایر افراد و گفته بودند كه این شخص راجع به امام حسین علیه‌السلام چنین حرف زده و اگر كسی یك چنین حرفی را بزند حكم او چیست؟ فتاوا را به من نشان دادند، گفته بودند:" كافر است و مرتد است مهدور الدم است!" و تا گفتند، گفتم تا مقاله را بنده نبینم حرف نمی‌زنم، گفتند آقایان فتوا داده‌اند، گفتم آقایان به من ارتباط ندارد، گفتم من باید مقاله را ببینم یك و گوینده مقاله را هم باید ببینم دو، و از او بپرسم این حرفی را كه زدی و این شبهه‌ای را كه انجام دادی چه بوده و چه قضیه‌ای بوده؟ بعد كه مقاله را به من نشان دادند گفتم چه ربطی دارد؟ گفتم به خاطر این آمدند ... یعنی آقا یك سوال نكردند كه آقا این حرفی كه شما می‌زنی مقاله‌ای دارد یا ندارد؟

 به همین راحتی و بعد آن شخص را می‌خواستند اعدام كنند یعنی جهال را می‌خواستند در آن جا تحریك كنند و حتی چندنفر به قصد كشتن این البته به خاطر ثواب دیگر! البته خدا نجاتش داد و من از یك طریقی مطلع شدم كه یك مانعی پیش آمد، من آمدم در آن جا نوشتم بر خلاف همه افراد این فرد مسلمان است و شیعه هست و هیچ اشكالی هم ندارد و كوچكترین هتك احترام نسبت به او شرعا حرام است و مسئولیت و عواقب برای آن بر عهده همان كسانی است كه نسبت به این یك همچنین مطالب و اقداماتی انجام دادند و این مساله ما جلوی قتل این فرد را گرفت.

 خب اگر بنده این كار را نمی‌كردم یك بی گناه چی شده بود؟ بعد هم كه مشخص شده بود به خاطر حرف هایی كه بین دو نفر بوده اصلا اصل قضیه سیاسی بوده، عده‌ای در آن جا با هم نزاع داشتند و آن چشم دیدن این را نداشته و نمی‌دانم فلان یك چنین قضیه‌ای دنبال بهانه بودند و این بهانه را بدست آوردند و آمدند در این جا فتوای قتل را گرفتند و می‌خواستند اعدام كنند ببینید به همین راحتی!! بابا یك حسابی یك تحقیقی یك كتابی آخر چی را همین طوری!! آن وقت ما می‌گوییم چی؟ ما می‌گوییم ناصبی، ما می‌گوییم معاند، ما می‌گوییم فلان. نه آقاجان الان هم هست قشنگ، خوب الان هم ناصبی وجود دارد، معاند وجود دارد هركسی حق را ببیند این سفید است بگوید سیاه است ناصبی است ناصبی به كسی می گویند كه حق را ببیند و در مقابلش بایستد آن ناصبی در آن زمان آن بود در زمان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام، الان ناصبی‌ها كسان دیگری هستند.

 حالا فرض كنید یك شخصی با همین حالت نصب و عداوت برود و حج انجام بدهد همه هم نگاه می‌كنند همه هم نشسته اند و نگاه می‌كنند و دهانشان را بسته‌اند فقط اگر یكی بیاید بگوید فلانی در فلان كار دخالت نكند آن وقت كار به كجا كشیده می‌شود آسمان زمین می‌رود بدترین اهانت ها و كارها انجام می‌شود همین طور بیربیر نگاه می‌كند درست اگر یك چنین فردی با یك چنین خصوصیتی برود و این را انجام بدهد اصلا ما كاری به امام صادق علیه‌السلام نداریم حضرت باشند یا نباشند، این در پیشگاه خدا آیا خودش را در پیشگاه خدا مقصر می‌داند یا نه؟ باید برود انجام بدهد یا نه؟ باید برود انجام بدهد حج انجام نداده. خب همین را امام علیه‌السلام چی می‌فرماید؟ می‌فرماید بایستی برود یقضی اما در مورد این كه یك عده همین طوری می‌افتند دنبال و دنباله‌رو آن ها خبر ندارند آن ها را حضرت می‌فرماید: احب ان یعید اصل سركرده و رئیس یقضی این نمی‌شود احب این جا نیست.

 آن هَمَجٌ رِعَاعٌ اتبَاعُ كُلِّ نَاعِقِ یمیلُونَ مَعَ كُلِّ رِیحٍ[[1]](#footnote-1)، ریح آقا ریح، یمیلون مع كل ریح به هر بادی به هر چاهی می‌روند، ای خلق حَیارا راه بیفت و عَلم را دست بگیر و برویم اینجا روی در و دیوار عكس می‌بینی گفت هركجا می‌نگرم عكس رخت جلوه‌گر است اینها توحیدی شده‌اند می‌گویند دیوار عكس دارد آسمان عكس دارد همه عكس دارند عكس خداست (فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَه)[[2]](#footnote-2) این ها حسابشان فرق می‌كند خب آدم هم می‌بیند مثلا یكی دوكلمه با او حرف می‌زنی میگوید عجب ما اشتباه كردیم نگاه كن خطا كردیم دنبال یك چنین كسی رفتیم اما آن رئیسشان نه، حرف نزنید، نروید، نیایید، صحبت نكنید، این ها همان هائی هستند كه امام صادق علیه السلام به یكی می‌گوید یقضی به یكی می‌گوید یعید، این را از كجا باید بدست آورد؟ از لابلای آن عبارات و كلمات و مسائلی كه مطرح می‌كند، آن مراد باید از كلام معصوم استفاده بشود آن جهت استفاده بشود یك دفعه شما می‌بینید همه مسائل برمی‌گردد.

 وحیث یلزم علیه کون البسائط المتباینة الذوات از آنجایی كه این اشكالی كه برش وارد می‌شود كه مشترکة فی أمر عرضی همه مشترك هستند در یك امری بلا جهة جامعة فیها جهت جامعه‌ای در این ها نیست كه تصحیح كند عروض را هیچ جهت جامعی ندارد یكی كمّ است یكی كیف است یكی جِدِه است هیچ كدام این ها امر جامعی كه در ذات این ها باشد و تصحیح بكند نیست بلكه عروض یك امر خارجی است و وکان متحاشیا عن تجویز انتزاع أمر واحد من نفس الحقائق متخالفه از یك طرف این قاعده عقلی هم نمی‌تواند بپذیرد كه تجویز انتزاع امر واحد از خود حقایق متخالفه به ماهی متخالفه خب نمی‌تواند این هم بپذیرد از این جا باعث شد كه چی؟ ارتكب القول این را بگوید بأن الجنس و الفصل فی الماهیة البسیطة جنس و فصلی وجود ندارد کلاهما مأخوذان من اللوازم الخاصه لها فی الواقع از لوازم گرفته می‌شود لوازمی كه خاص برای آن هستند حقایق متخالفه در واقع لکن الأمر المسمی بالجنس مأخوذ من اللازم المشکوک الاختصاص آن لازم آن امری كه جنس بهش می‌گویند آن امری كه ایشان جنس قرار داده از لازم مشكوك‌الاختصاص است كه بین سایر افراد هم هست و المسمی بالفصل من اللازم المتیقن الاختصاص و آنی كه فصل قرار داده این جناب میرزا از لازم متیقن‌الاختصاص است یك لازمی را قرار داده كه آن لازم حتما به همین ماهیت و حقیقت بسیطه برمی‌گردد و لازمه اوست و به غیر او اختصاص ندارد این لازم را فصل قرار می‌دهد یعنی حكم فصل در واقع برایش قرار می‌دهد وفیه من التکلف ما لا یخفی كه در امر مشكوك انسان هیچ وقت نمی‌تواند ماهیت را انتزاع كند.

 تلمیذ: در رابطه با سقط جنین اگر تشخیص بدهند جنینی كه به دنیا می آید نارسائی های ذهنی یا معلولیت های بدنی دارد، سقط آن جایز است؟

 استاد: حرام است، حالا بچه به دنیا آمد نارسایی داشت سرش را دم تشت ببرند؟ فقط جایی [جایز است‌] كه جان مادر یا برای او بیماری باشد كه تا آخر عمر موجب اذیت و خطر [برای مادر] باشد مثلا فلج بشود بعضی هستند اگر نكنند نخاع آسیب می‌بیند.

 تلمیذ: یعنی بیماری برایش ضرر دارد؟

 استاد: برای مادر

 تلمیذ: اگر بچه هم همان بیماری را داشته باشد؟

 استاد: داشته باشد!!

 تلمیذ: چه طور برای مادر تجویز قائل می‌شوید؟ برای مادر به خاطر این كه خود نفس مادر نفس حی و محترم است لذا موجب بیماری برای او شدن این خودش تازه این در صورتی است كه چون خود او الان یك نفس حی است و از نظر این كه حفظ حیات واجب است از آن نظر این چون هنوز به مرحله فعلیت نرسیده می‌توانیم بگوییم می‌تواند آن جنبه استعدادی فدای جنبه فعلی بشود

 تلمیذ: چرا ما باعث بشویم یك امر استعدادی به فعلیت برسد از این طرف برای یك امر فعلی استعداد را فدا كنیم؟

 استاد: آن مرض است مرض یك امر صحیح فعلی تبدیل به مرض بشود این را می‌خواهیم بگوییم آن در آن جا امر استعدادی فدای امر فعلی می‌شود حالا اگر خود همین خودش می‌خواهد فعلیت خاصه‌ای پیدا بكند خب بكند آن دیگر دلیلی ما نداریم.

 تلمیذ: دلیلش همین است كه در رابطه با خود امر فعلی داریم؟

 استاد: ببینید آقا، یك مادری مریض است فلج است می‌گویند اگر بچه به دنیا بیاوری تفاوتی نمی‌كند این فلج تو باقی می‌ماند آیا در این صورت شما می‌توانید سقط كنید؟ نه چون فلج هست یا این كه یك سردرد مزمن یا ناراحتی قلبی پیدا كرده تفاوتی نمی‌كند در به اصطلاح بودن و نبودن در این صورت سقط می‌شود چی؟ حرام چون این امر ناراحتی قلبی را دارد حالا اگر یك مادری هست مریض نیست می‌گویند تو ناراحتی قلبی پیدا می‌كنی این شخص سالم است یا این كه تو فلج خواهی شد یا فوت خواهی كرد، یعنی این مادر سالم مرضی به مرض‌های او اضافه خواهد شد آن هم نه مرض عادی یك مرضی كه مرض جدی باشد كه او را مختل خواهد كرد والا دستش اگر درد بگیرد نه سرش درد بگیرد نه یك سردردی كه او را مختل خواهد كرد قلب او را از كار خواهد انداخت و امثال ذلك.

 چندی پیش یك موردی بود كه تماس گرفته بودند با من گفته بودند اگر این سقط نشود این مادر تا آخر عمر فلج خواهد شد سه یا چهار ماهش هم بود من گفتم باید سقط شود این الان مساله مادر مساله این است كه یك انسان صحیح تبدیل به یك انسان مریض خواهد شد حالا اگر بگویند خود بچه تا آخر عمر فلج خواهد شد خب بشود این چیزی تبدیل نشده.

 تلمیذ: بحث تبدل نیست بحث وجوب حفظ صحت است؟

 استاد: خب این كسی نیست كه تا صحت باشد، حفظ بدن واجب است این كه هنوز بدنی نیست این الان حفظ این واجب است ما این را حفظ كردیم واجب است.

 تلمیذ: از این باب اگر بیاید به دنیا موجب بروز همان مشكله‌ای می‌شود كه برای خود او وجوب بر ما تعلق می‌گیرد؟

 استاد: خیلی خب وقتی به دنیا آمد

 تلمیذ: ما باید این را نگذاریم به آن مشكل برسد؟

 استاد: برسد به ماچه، مثل این كه یك مادری فلج بشود به ما چه؟ مثل این كه یك شخصی قلبش درد بگیرد به ما چه؟ این همه بیماری‌های قلبی داریم چه ربطی دارد؟ صحبت در این است كه این مادر در انسانیتش و در سلامت خودش نباید عملی انجام بشود كه این سلامت مختل بشود هرچه كه موجب اختلال این سلامت است واجب است دفع آن پس این جنین كه موجب اختلال سلامت مادر است نه موجب اختلال سلامت خود شخص، این اصلا وجودش وجود مریض است اصلا سلامتی در این جا مطرح نیست كه شما بخواهید دفع آن.

 تلمیذ: ملاك یكی است

 استاد: دوتاست حفظ سلامت انسان واجب است اما از بین بردن مریض در حال مرض هم واجب است؟ فرض كنید یك نفر در بیمارستان مریض است شما می‌روید گردنش را می‌زنید چون مریض است؟ بسیارخب این كه الان هست شما به چه ملاكی می‌گویید باید این را از بین برد؟ حفظ سلامتی در این جا نداریم

 تلمیذ: همان ملاكی كه برای حفظ سلامت مادرش هست؟

 استاد: آقا آن ملاك این جا نیست آن انسان سالم است انسان سالم را شما نمی‌توانید مریض كنید ولی وقتی یك شخصی خودش مریض هست آن را می‌خواهد چه كارش كنید او را می‌خواهید از بین ببرید اگر همان انسان سالم مریض بود شما می‌گویید این چون الان مریض است و قلبش درد می‌كند فردا یك فلجی به او اضافه می‌شود برای این كه این فلج پیدا نكند سرش را ببرید چون فردا فلج می‌شود پس فردا میگرن می‌گیرد؟ آن چه ربطی دارد حفظ بدن و سلامت واجب است آن چه كه موجب اختلال به این است شرعا مجاز شمرده شده است نسبت به جنین هم ما باید ملاحظه كنیم ببینیم كه كدام است اگر یك سردرد ظاهری است او را هم نمی‌توانیم انجام دهیم یك وقت بیماری خطیر و جدی است یعنی سلامت فرد را در معرض قرار می‌دهد مثل فلج شدن، از كار افتادن كبد یا قلب، و الّا همین اگر یك فشار خونی بیاید این هم لازم نیست یك ناراحتی قلبی كه می‌تواند باهاش بگذارند، نه آن هم سقطش جایز نیست ناراحتی قلبی كه موجب خطر بشود.

 تلمیذ: ...

 استاد: من اتفاقا در یكی از این سوالات سایتی پاسخ دادم شما نگاه كنید ما شرعا انعقاد را به چه می‌گوییم؟ به صرف داخل شدن اسپرم در رحم این انعقاد نیست، این فقط یك لقاح در این جا صورت گرفته منتهی این در عین یك چنین قضیه‌ای ممكن است كه این به آن دیواره و جداره رحم بچسبد و بعد از چسبیدن شروع به ارتزاق و رشد بكند ممكن است به واسطه علل و عواملی خارج بشود و از بین برود خیلی موارد اتفاق می‌افتد این ها را ا نعقاد نمی‌گویند انعقاد از عقد است عقد یعنی گره خوردن و سفت‌شدن.

 عقد نكاح یك وقتی شما اتفاقا همین قضیه‌ای است كه خیلی‌ها از این طرف پشت‌بام افتاده‌اند كه عقدة النكاح به آن ازدواجی می‌شود كه آن ازدواج گره خورده و سفت شده و تمام شده یك وقتی شما صحبت می‌كنید صحبت محاوره‌ای و معارفه‌ای می‌كنید شما مایل به ازدواج هستید یا فرض كنید در مورد یك معامله‌ای صحبت می‌كنید در قیمت و مساله را حل می‌كنید و بعد می‌گویید خیلی خب این مال ما می‌گوییم این مال شما ما كه به كسی نمی‌دهیم بعد می‌گوید برویم برگردیم مجلس می‌گذرد آن تصمیم جدی روی این مساله انجام نمی‌شود كه آن بیع باشد این را نمی‌گویند عقد بیع یا مثلا وقتی دو نفر با هم صحبت می كنند كه مثلا می‌گویند تمام است حرفهای مان را زدیم و او هم حرف هایش را زد و رفع ابهام شد و دیگر ما مال هم هستیم این به او انگشتر می‌دهد و او هم به این انگشتر می‌دهد و دیگر مساله تمام است هنوز عقدی خوانده نشده است الان اگر حساب بكنند از نظر عرفی می‌گویند این دوتا مال هم هستند دیگر كس دیگر نمی‌تواند اگر كس دیگری هم خواستگار داشته باشد می‌گویند مساله تمام است ولی هنوز عقده النكاح انجام نشده شرع میزانش عقده‌النكاح است یا مثلا عقده‌البیع است یا فرض كنید سایر معاملات است آن جا اگر مساله محرز بشود حكم بر طبق او می‌آید.

 انعقاد نطفه به صرف ورود اسپرم در تخمك نیست یا حتی به چسبیدنش به دیواره رحم نیست در همان ابتدای قضیه چون ممكن است بواسطه ارتزاق چیزی دوباره بیفتد كه خیلی اتفاق می‌افتد یا علل و عوامل خارجی است یا عوامل داخلی است ممكن است با خوردن یك مایع مثلا بعضی از گیاهانی است كه جلوگیری می‌كند از این مساله مثل بابوبه و امثال ذلك این ها چیزهایی است كه حتی بعضی گیاهان دیگر مثل اسفند این ها بطور كلی باعث می‌شود كه دفع بشود زعفران هم كه جنبه رقت خون دارد كسانی كه خون‌دماغ می‌شوند زعفران نباید بخورند به عكس زردچوبه كه زردچوبه انعقاد خون است زعفران باعث رقت خون است آن از باب است ولی نه اصلا این ها خاصیت دیگری دارند غیر از آن رقت خون و این ها، اگر در نطفه این خصوصیت پیدا بشود و به دیواره رحم بچسبد و اطلاق بكند و سفت بشود و شروع كند به ارتزاق آن را می‌گویند انعقاد نه فقط صرف این مساله. لذا یك زمانی در این زمان هنوز انعقادی انجام نشده. چند روزی طول می‌كشد البته باید مشخص بشود در افراد فرق می‌كند در هر زنی فرق می كند حدودا یك هفت یا هشت روزی كار دارد.

 تلمیذ: قبل از انعقاد قابل شناسایی نیست؟

 استاد: البته با وسایل و دستگاه‌ها می‌شود تشخیص داد، نه استصحاب موضوع سابق در اینجا جایز نیست.

1. بحارالانوار جلد ١ باب ٢ صفحه ١٨٧ [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره ٢ البقره آيه ١١٥ [↑](#footnote-ref-2)